

دیوان
مستورۀ کردستانی
«ماه شرف خانم»

به کوشش احمد کرمی

مستوره کردستانی، ماه شرف بنت ابوالحسن، ۱۲۲۰ ق -
۱۲۶۴ اسق.

[دیوان]

دیوان مستوره کردستانی در ماه شرف خانم / به
کوشش احمد کرمی. - تهران: پیشاهنگ سخن، ۱۳۸۰.
۱۴۵ ص.

ISBN 964-93270-0-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف
منتشر شده است.

۱. شعر فارسی -- قرن ۱۳ اق. الف. کرمی، احمد،
۱۳۰۱ - مصحح. ب. عنوان.

۸ فا / ۵

۵۵۴۱ د

۱۳۸۰

PIR۲۳۷۶/د۹

۱۳۸۰

۸۰-۹۹۵۲ م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

انتشارات پیشاهنگ سخن

دیوان اشعار

سراینده: مستوره کردستانی

به کوشش: احمد کرمی

نوبت چاپ: اول انتشارات پیشاهنگ سخن

تاریخ انتشار: ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۶۴-۹۳۲۷۰-۰۲-۱

آدرس: تهران، میدان انقلاب، جنب سینما مرکزی، کوی مهرناز، ساختمان ۳۶، طبقه

دوم، واحد ۸، تلفن: ۶۹۲۴۰۹۴

بنام خدا

پیشگفتار

دفتر مستوره را به کوچه وبرزن
خلق سرایند با نوای دف وچنگ

ماه شرف خانم کردستانی، متخلص به «مستوره» از زنان
گویند قرن سیزدهم هجریست که به سال ۱۲۲۰ هجری قمری، یا
سالهای پیرامون آن در شهر سنج ولادت یافته است.
پدر او ابوالحسن بیگ و جدش محمد آقای ناظر نام داشته است که از
محترمین دودمان قادری کردستان بوده اند.

«مستوره» فرصت زندگانی دراز نیافته و چنانکه شادروان حاجی
شیخ یحیی معرفت، گرد آورنده اشعار وی به نقل از کتاب «حدیقه
ناصریه» یاد می کند، به سال ۱۲۶۴ هجری قمری، یعنی پس از چهل و
چهار سال زندگی، بدرود جهان گفته است.

مرحوم معرفت کتابی از آثار مستوره در تاریخ کردستان در دست
داشته و نیز رساله ای در شریعات از مستوره به نظروی رسیده بوده است.
مؤلف مجمع الفصحاء که در گذشت مستوره را در سال ۱۲۶۳
هجری قمری دانسته، درباره او می نویسد که: «... اغلب خطوط را خوش
می نگاشته [و] زنی عقیقه جمیله مردانه بوده [است]...»

همسر مستوره، خسرو خان، از حاکمان کردستان، خود اهل شعر
و ادب بوده و ناکام تخلص می کرده است و در اشعار مستوره بارها به نام

خسرو باز می‌خوریم که توان پنداشت اشارت نیست از او به همسر خویش
ومغازله باوی.

در شعر مستورده، سادگی و صفای دل و عشق پاک و تفاخر به عفاف
و احساس لطیف و رقت‌انداخته به چشم می‌خورد، ولی مایه ادبی و تسلط
او بر سخن، جای سخن است، هر چند که در طبع قدیم دیوان او آورده‌اند
که ابیات سست در اشعار مستورده، نتیجه تصرف کاتبان است.

تهران - تیرماه ۱۳۶۲

احمد کرمی

دیوان مستورده گردستانی

- از بهر نکلم چو گشایی دهند را ۸
- بزیر برقع جمال زیبا کنی زمانی گز آشکارا ۸
- به یکی غمزه چشمان بر بودی دل ما را ۹
- جانم فدایت ساقیا باز آر آن جلاب را ۱۰
- مقیم کعبه گر بیند بت ترسایی ما را ۱۰
- یا عاشق دلدادۀ خود چند خدا را ۱۰
- بیمهر یارا از چه خدارا ۱۱
- بیتو از تن توان و از دل تاب ۱۱
- افغان به یک اشاره جادوی دلفریب ۱۲
- ز شمع عارضت کاشانه دل روشن است امشب ۱۲
- از هجر تو من ناله چو نی میکنم امشب ۱۳
- بر عذارت خوی بود آن یا گلاب ۱۳
- می حلالست کسی را که چو من غمگین است ۱۴
- از حال دل خون شده ام کی خبرش هست ۱۴
- کجا گل چون رخ نیکوی یار است ۱۴
- آرند بهار سر مو روی زمینت ۱۵
- ساختم زان به مهر بر کینت ۱۵
- چنانم از بر آن جان جهان رفت ۱۶
- تا چند جفا با من قربان تن و جانیت ۱۶
- چشم منست نه همین مارا زدل بیگانه ساخت ۱۷
- تا مهر تو در دل فگار است ۱۷

- ۱۸ تنها نه جان خسته من بقرار تست
 ۱۸ گرچه نهان از دیده‌ای غم نیست چون دل جای تست
 ۱۸ دل عالمی ربوده است نگاه دلفریب
 ۱۹ هرگز ترحمی بمن مبتلات نیست
 ۱۹ به يك اشاره چشمان جادوانه مست
 ۲۰ این نه گل و سنبل است زلف و جبین است
 ۲۱ در فلک ماه نوری رخشان است
 ۲۱ امروز چو ساقی به چمن فصل خزان است
 ۲۲ کشته عشق تو دراکار بجز زاری نیست
 ۲۳ صبح است و صبحی ز دگانرا تب و تاب است
 ۲۳ نفحه خلد است با زیار نسیم است
 ۲۴ چون روی تو لاله در چمن نیست
 ۲۴ گل آمد و عندلیب شیدا است
 ۲۵ دل رفت ز دست ما و چون رفت
 ۲۵ تا کی ای کافر شتابم روز و شب در جستجوی
 ۲۶ جز غم دوست هوای دگر گرم کی به سراسر است
 ۲۷ گر براند ور بخواند عاشقم بر خوی دوست
 ۲۷ آن بنی کافت جانهاش بگویند این است
 ۲۸ لوحش الله ز صفا همچو تو دلداری نیست
 ۲۹ ای خاک کف پای تو بر تارك ما تاج
 ۲۹ باز هنگام بهار آمد و اینست صلاح
 ۳۰ ترا ای سیمتن بر رخ چو زلف پرشکن لرزد
 ۳۰ باد از ملك ختن غالبه سا می آید
 ۳۰ این نسیمی که چنین مشك فشان می آید
 ۳۱ آن پری بین تا چه زیبا میرود
 ۳۱ مژده‌ای دل بر تنم جان می رسد
 ۳۲ دل لبلیم گرچو سندان نمی شد

- ۳۲ خرم آنروز که دلدار جفا نفروشد
 ۳۳ از سوزش دل ما آن مه خبر نباشد
 ۳۳ زلف برعارض چو افشان می کند
 ۳۴ خار می چینم اگر گل به کفم وا نرسد
 ۳۵ دل با غم تو شام و سحر غلغله دارد
 ۳۵ اگر آن مهر گسل بر سر پیمان آید
 ۳۶ دل محزون ز غم هجر چنان می لرزد
 ۳۶ چون صبا دوش بدان گیسوی خم در خم خورد
 ۳۷ دل دگر باره در آن زلف به زنجیر افتاد
 ۳۷ بدانسان آتشم شد شعله ور از عشق یار خود
 ۳۸ شب هجران دو چشم آنچنان نمناک می گردد
 ۳۸ به سر تربتم ار آن بت طناز آید
 ۳۹ چرخ از آن وجع چشم تو تقصیر نکرد
 ۴۰ آن پر بیچهر که دوشینه به بزم ما بود
 ۴۰ تیری پی قلم ز خدنگ مژه بگشود
 ۴۱ گر گلشن بهشت کسان آرزو کنند
 ۴۱ ترک مست تو چو قصد من دلگیر کند
 ۴۲ چهره گل تا نبیند بلبل از دل چون خروشد
 ۴۲ بی تو یاران دل پر ناله و افغان دارند
 ۴۳ نه تنها خاطر ما از غم دلبر غمی دارد
 ۴۴ آنچه آن عیار بدخو بامن بیدل کند
 ۴۴ هر کسی وصل تو جوید هر که را لعل تو باید
 ۴۵ در خم زلف آن صنم آخر گرفتارم کند
 ۴۵ یار امشب گویی از آه جهان سوزم خبر شد
 ۴۶ برو زاهد زلال سلسبیل باد ارزانی
 ۴۶ دوستان فصل بهار است می و گل خوشتر
 ۴۷ دل سرگشته چو شد درس زلف تو اسیر

- ۴۷ بزلفت دل نیبوندد اگر دیوانه‌ای کمتر
- ۴۸ ساقی بهار و فصل گل آمد ز مهر خیز
- ۴۹ شادی وصل پس از سولگ فراق است امروز
- ۴۹ با رخ چون ماه و گیسوان سمن بیز
- ۵۰ واعظ بفکر موعظه، من مست از کؤوس
- ۵۱ جز هوای می و رود و هوس دلبر خویش
- ۵۱ خوش آن زمان که دگر ره بکام خویش تنش
- ۵۲ از آنم می رسد هر لحظه بر دل نیش آزارش
- ۵۲ ما ندیدیم ز خوبان جهان انبازش
- ۵۳ سازم از رویش مقابل با مه رخشان، غلط
- ۵۳ نوای بلبل زارم همی خورد به سماع
- ۵۴ خاشاک و خار با تو مرا به زورد باغ
- ۵۴ دوش رفتم سوی میخانه بصد شوق و شعف
- ۵۵ یار از ما دلگران شد حیف حیف
- ۵۵ صحن چمن شد دگر رشک بهشت ای رفیق
- ۵۶ گشتم به بحر نیستی منت خدا را چون غریق
- ۵۶ نوبت صبحست ساقی خیز با آهنگ چنگ
- ۵۷ ای مه سیمین عذار با دل چون سنگ
- ۵۸ هر جا کنی گذاری با این رخ و شمایل
- ۵۸ دور از جمال دوست چنان گشته‌ام ملول
- ۵۹ صبا رساند به بلبل نوید آمدن گل
- ۵۹ ای عارض و گیسوی تو رشک مه و سنبل
- ۶۰ ز کوزم ای سرور دل چو بر بندی تو خود محمل
- ۶۰ خدا کند رخ چون ماه انورش بینم
- ۶۱ به معمار غمت تا ملک دل آباد می کردم
- ۶۱ عهد بشکستی و من بر سر پیمان باشم
- ۶۲ مه و گلی بحقیقت و یا فرشته ندانم

- ۶۲ خممار نر گس مست چنان بیردزدستم
 ۶۲ به دو چشم می پرست که اگر زنی به تیرم
 ۶۳ بهانه ساختم مردن دمی ناله بپا کردم
 ۶۳ به يك نظاره شوخی کند یکسر بیخ و بنیادم
 ۶۴ دلبرا بامن دلباخته پیمان قدیم
 ۶۴ تاشدم آن مه زدیده خواب ندارم
 ۶۵ تا در مقام صدق و صفا پا گذاشتیم
 ۶۶ باز از فراق جانان جانی فگار دارم
 ۶۶ وقت آنست که خشت از سر خم برگیریم
 ۶۷ دل شوریده چو بازلف تو پیوست بهم
 ۶۸ از کوی خود دو اندی آخر به صد جفایم
 ۶۸ چند بیرحم از جفایت ناله ها بر پا کنم
 ۶۹ به بزم ای گل نازك بدن پیاله چه نوشم
 ۶۹ ساقیا فصل بهار است و از انجام شرابم
 ۷۰ ساقی بیا که کار جهان چون شود تمام
 ۷۰ ر بوده توز کف ای صنم چنان دل و دینم
 ۷۱ به خاک پای عزیزت دگر شکیب ندارم
 ۷۱ شب تا سحر ز هجر تو در آتش و تبم
 ۷۲ رفتیم و پس از خود عمل خیر نهشتیم
 ۷۳ به کوی میکده رفتم حدیث توبه به شکستم
 ۷۳ کاشکی دردیر بامخ زادگان من می شدم
 ۷۴ من آن زنم که بملك عقاف صدر گزینم
 ۷۴ ای رشك نقش آذری و صفت چه آرم در قلم
 ۷۵ درد دل خیال نست به هر سو که بگذرم
 ۷۵ به دوستی که فراق تو سوخت جان حزینم
 ۷۶ جز سر پیوند آن نگار ندارم
 ۷۶ به سان صید بسمل هر چه در راهش طپیدم من

- ۷۷ بسا گلها که سرزد از گل من
 ۷۷ رفتی و رفت بی تو ز تن باز تاب من
 ۷۷ دلبر پیمان شکن گریز بندد عهد دیرین
 ۷۸ غم تو کرده از آن در دل ویران مسکن
 ۷۹ این آفتاب روی تو یا ماه آسمان
 ۷۹ خرم آندم از سفر باز آیی ای شوخ نگارین
 ۸۰ زهی حیات مؤبد به کنج لعل تو پنهان
 ۸۰ در شکنج زلف جانان توده توده مشک پنهان
 ۸۱ امروز صبا ای مه بر کام دل یاران
 ۸۱ قسم به چهره و زلف تو باغ سنبل و نسرين
 ۸۲ خورشید کسب نور کند از جمال تو
 ۸۲ ای دلبر پیمان گسل ای یار جفا جو
 ۸۳ يك بوسه از دهان تو ای رشك ماه نو
 ۸۳ تو چه نقشی که به خوبی ز جهان برده گرو
 ۸۴ وصل تو جستیم بعد از غم و آد
 ۸۴ زهی تمثال روی تو که گفתי آفتابستی
 ۸۵ تو بدین حسن و لطافت اگر چه چهره نمایی
 ۸۵ مرا تا عشق دلبر در سرستی
 ۸۶ تو اگر پرده از آن عارض چون گل بگشایی
 ۸۶ حبذا فصل گل به ناله نی
 ۸۷ چومه گر ناگهی از درد آیی
 ۸۷ مرا از محفل وصلت جدا کردی چه بد کردی
 ۸۸ بریدی از من و باغیر بستی
 ۸۸ منم و فرقت یار و ستمی
 ۸۸ علم الله که بسر شد ز غم یار جوانی
 ۸۹ هر کس به دل آرامی دارد سر سودایی
 ۹۰ دیدی که دل مرا ز کف بردی

- ۹۰ چو تمثالت ز نوع آدمی نبود به زیبایی
 ۹۱ از خرامیدن نه تنها طاقت از من می‌بری
 ۹۱ رشك بت‌چین غیرت خوبان ختایی
 ۹۲ بیا از خاطر افکار ما ای کلک تحریری
 ۹۳ نبود قرین و شبهت مهن بدلبایی
 ۹۳ همچون تو بتی نبود در شیوه انسانی
 ۹۴ تا از پی بغما نگهت کرده کمین
 ۹۴ بشری یا پری ای حور بهشتی ز کدامی؟
 ۹۵ چیست عیش و کامرانی گویمت گر خود ندانی
 ۹۶ يك رهنم نیست نگارا به سوی مانظری
 ۹۶ بدین شمایل زیبا نه از گل و طینی
 ۹۷ من خود ندیدم در جهان چون نقش رویت ای پری
 ۹۷ دل ربود از دستم سست عهد عیاری
 ۹۸ زهی چو نقش بدیع رویت نکرده مانی رقم نگاری
 ۹۸ تو که دل از کف ما با همه تدبیری بیردی
 ۹۹ وصف چه گویم ای پری از مهر برتری
 ۹۹ هان ز روزگار عشق نیست خوشتر ایامی
 ۱۰۰ زهی بحسن و ملاححت بدیع روی زمینی
 ۱۰۰ تا ز سو توای صنم باده بجام می‌کنی
 ۱۰۱ ملکی مهی ندانم زبتان چه نام داری
 ۱۰۱ تو ناوك افکنی و از وفا بسی دوری
 ۱۰۲ مرا نبود سر تقریر شوق ای کلک تحریری
 ۱۰۳ ترا هر آنچه بگویم ز حسن بهتر از آنی
 ۱۰۳ باشد مرا یقین که تو نوع بشر نه‌ای
 ۱۰۴ ترجیع بند
 ۱۰۸ ترکیب بندها
 ۱۱۵ مقطعات و اشعار پراکنده